

بررسی تأثیر زبان محاوره در دستور زبان فارسی

عسکری ابراهیمی جویباری

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساری

چکیده

با توجه به شواهد فراوان در متون منظوم و منتشر درمی یابیم که زبان مردم کوچه و بازار با زبان رسمی از آغاز ادب فارسی تا روزگار ما همواره همراه و هماهنگ بوده است و موجب خلق برخی از مسائل دستوری مانند اتباع، اسم صوت، تخفیف، قلب، ابدال و غیره گردید که در زبان رسمی و اداری بی سابقه است و هنوز پس از گذشت قرنها از پدید آمدن آن، همچنان در زمرة زبان محاوره به شمار می آید و ازسوی دیگر زبان محاوره در بخشهاي نظير: نشانه جمع، اعداد، مبهمات، مناد، واحد شمارش و غیره که در زبان رسمی و فاخر کاربرد دارد، نکات تازه و بکری را به موضوعات دستوری افزوده و سبب تغييرات و دگرگونيهایی گردیده است که در كتابهای دستور بدان اشاره می شود. در اين مقاله برای نشان دادن شمّه ای از تأثیر زبان محاوره در دستور زبان فارسی و با توجه به نقش برجسته شاعران معاصر در پيوند زبان رسمی و ادبی با زبان مردم کوچه و بازار سعی شد تا شواهدی از دوره‌های مختلف بویژه دوره اخیر ارائه گردد.

کلید واژه‌ها: زبان محاوره، شعر، دستور زبان، اتباع، اسم صوت و....

مقدّمه

شواهد فراوان در متون منظوم و منتشر ادب فارسی حاکی از آن است که شعرا و نویسنده‌گان با زبان و فرهنگ عامّه مردم ارتباط تنگاتنگ و نزدیکی دارند. به دلیل نقادی و ژرف بینی ملک الشعراًی دربارها، هر شعری اجازه ورود در متون منظوم فاخررا نمی‌یافتد، و از این جهت، انتخاب واژه‌ها، اصطلاحات، ترکیبات، کنایات و ضرب المثلها - که از زبان مردم کوچه و بازار در شعر راه می‌یافتد و با زبان رسمی و فاخر پیوند می‌خورد - با دقّت خاصّی انجام می‌گرفت. بررسی اشعار رودکی و اندک شعری که از شاعران پیش از او به جا مانده است و همچنین فراوانی کاربرد زبان محاوره در شاهنامه فردوسی، حکایت از آن دارد که شعر پارسی از آغاز با زبان محاوره و فرهنگ عوام همراه بوده و با زبان رسمی و ادبی پیوند خورده است. این که چرا حماسه ملی مورد اقبال عموم مردم قرار گرفت، ناشی از حضور زبان و فرهنگ عامّه در این آثار است. «تقریباً تمام شاهنامه به استثنای بخش تاریخی (= یک ثلث) آن داستان‌های عوامی و از مقوله‌ی فرهنگ عامّه است.» (محجوب، ۱۳۸۳: ۸۰) مهارت و دقّت نظر فردوسی در پیوند این دو زبان باعث شد که خواننده فقط با دیده تحقیق و ژرف نگری می‌تواند در لابالای اشعارش به این زبان دست یابد. (شواهدی که در ضمن مقاله خواهد آمد، گواه این حقیقت است.) اوج پیوند و آمیختگی استادانه زبان محاوره با زبان رسمی و فاخر را باید در آثار متصوّفه جستجو کرد. مثلاً در بارهٔ ویژگیهای زبانی مولوی گفته اند که «ارتباط مولوی با عوام و طبقهٔ متوسّط و آشنایی او با زبان آنان، چنانکه شیوهٔ مشایخ تصوّف بوده است، سبب گردید تا کاربردهای کهنّه زبانی و تلفظها و تعبیرهای عامیانه در آثار بیشتر متصوّفه - اعم از نظم و نثر - و از جمله در آثار مولوی نمود خاصّی داشته باشد.» (غلامرضايی، ۱۳۷۷: ۲۶۱) به تجربه می-

توان دریافت که هرگاه هریک از دو زبان (رسمی و محاوره) نسبت به دیگری بی اعتنای شود، عموم مردم بدان اقبالی نشان نمی دهند. مثلاً دربیک شعر قرن نهم، به غیر از شاعران زبده، مانند «جامی، شاه قاسم انوار و بُسحق اطعمه» که در زبان و شیوه شاعری شاعران بزرگ پیش از خود ممارست می کرده اند، وزبانی قوی و آراسته تر دارند، شاعرانی هستند که از میان عوام و اهل حرفه و پیشه همچون خیمه دوز و خیاط و قصاب و فوطه فروش و گلکار و کلوچه پز و کار دگر و ابریشم کار و تیرگرو بازار و بقال برخاسته اند و به ناچار با دیوانهای شاعران بزرگ و فصیح گذشته ارتباطی نداشته‌اند. زبان اینان، زبانی است عامیانه که هم از نظر جمله بندی و هم از نظر لغات و ترکیبات و تعبیرات، سست و رکیک و غلط است؛ زیرا ذهن و طبع ناپیراسته آنان نتوانسته است ترکیبها و تعبیرها را از ابتدال عامیانه خود خارج کند.» (همان: ۳۶۵) ۱ در مجموع، آنچه که از زبان محاوره درادب فارسی و سپس در دستور زبان بازتاب داشته است، میراث گرانبهایی است، که از جوانب گوناگون قابل بررسی و تجدید نظر می باشد. شواهد فراوانی که دستور نویسان از متون منظوم و منتشر ارائه می دهند، حاکی از آن است که شعراء و نویسندهایان بی آنکه خود بخواهند، در تدوین دستور زبان فارسی نقش اساسی ایفا کرده اند و به گفته اهل تحقیق:

«مبانی هرزبان بر روی اصول و قواعد مخصوصی است که اهل زبان در محاورات خود از روی قریحه و بی آنکه خود متوجه باشند، عموماً رعایت می کنند؛ متنها در پاره بی از زبانها این اصول را مدون ساخته و دستوری برای آن به وجود آورده اند.»^۷ خیامپور، ۱۳۸۲: ۷) و همچنین «سیاری از نویسندهای معروف که امروزه ما در استقراره قواعد دستور از آنان مثال می آوریم، دستور نخوانده بوده اند و دستور نمی دانسته اند؛ اما با تمرین و ممارست و دقّت و غور در آثار نویسندهای دیگر و طبیعت زبان که در محاورات اکثربت مردم تجلی می کند، روح زبان را دریافته و آن را به درستی

به کار برده اند.» (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۷۷، ۲: ۷) بنابراین می‌توان گفت که بخش عمده‌ای از زبان محاوره اساس و معیار زبان رسمی و ادبی است و بخشی دیگر در زبان رسمی جایگاهی ندارد و فقط کاربرد آن درین مردم کوچه و بازار محسوس است. آنچه که از زبان مردم عوام در متون منظوم بازتاب یافته و سپس در دستور زبان فارسی جایگاه خود را ثبت کرده است بسیار گسترده به نظر می‌رسد و در مجموع می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: نخست آنکه بخشی از مسائل دستوری مانند اعداد به طرق گوناگون (صفت شمارشی اصلی، ترتیبی، کسری و توزیعی) بین زبان محاوره و زبان رسمی و ادبی کاربرد مشترک دارد؛ مسائلی نظری تخمین و جمع بستن اعداد از زبان محاوره، در نظم و نثر راه یافته و سپس دستور زبان را هم تحت تأثیر خود قرار داده است. بخشی دیگر از مسائل دستوری مانند: اتباع، اسم صوت، قلب و غیره تحت تأثیر مستقیم زبان محاوره پدید آمده و با گذشت قرنها از تولّد آن همچنان در رسته زبان عامیانه جای دارد و هرگز به زبان رسمی راه نیافته است. با توجه به اهمیّت موضوع، مقاله را با عنوانیn بخش اخیر دنبال می‌کنیم:

اتباع

اتباع مصدر باب افعال ۲ در لغت به معنی پیروی کردن است و در اصطلاح دستور لفظی است مهم و بی معنی یا فاقد معنی روشن که به دنبال اسم یا صفت می‌آید، برای تأکید و گسترش معنی آنها یا بیان نوعی مفهوم جنس و قسم.» (همان: ۹۸) اتابع را باید از مصادق های زبان محاوره دانست؛ زیرا درنوشته های رسمی به کار نمی‌رود و «بیشتر اختصاص به تداول عامّه دارد؛ ولی گاهی در شعر گویندگان نامی قدیم و نیز در آثار شعرا و نویسندهای امروز هم دیده می‌شود.» (همان: ۹۹) اهل تحقیق، اتابع را با توجه به کاربرد آن در نزد عامّه مردم به انواع گوناگون تقسیم می‌کنند که برای اغلب

موارد آن در متون منظوم شواهد فراوانی می‌توان یافت که بسیاری از این ترکیبات پس از گذشت قرنها هنوز هم درین مردم کوچه و بازار کاربرد دارد.

«مهترین انواع اتباع عبارت است از:

(الف) تبدیل حرف اوّل کلمه به م بدون تغییرات دیگر.» (همان: ۱۰۰)

مانند: خاک و ماسه، تار و مار، چیز و میز، کج مج، کژمتر، گشت و مشت، ترت و

مَرْت٣

تا به خاک اندرت نگرداند خاک و ماک از تو برندارد کار

(روڈ کی، ۱۳۷۳: ۱۲۲)

از نورِ صدق، محو شود ظلمتِ دروغ
شب را کند به نیم نفس تار و مار صبح

(صائب، ١٣٧١: ٢، ١١٢٦)

صورت دیگر آن به صورت تال و مال آمده است. فردوسی علاقه‌ای به آوردن ترکیب اتباعی ندارد و «از این گونه ترکیب، تنها یک نمونه در شاهنامه دیده شد.» پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (۱۳۷۷: ۴۲)

تهمنت به زابلستان است و زال شود کار ایران کنون تال و مال

(فردوسي، ۱۳۷۰: ۲: ۶۶۷)

تا به اکنون چیز و میزی داشتم زانکه در عشترت نباشد زو گریز

(انوری، ۱۳۷۶: ۲۱۹)

ازین انواع اتباع ها مولانا به اتباع کثرم بسیار علاقه نشان داده است:

نقش کژمرز دیدم اندر آب و گل چون ملایک اعتراضی کرد دل

۴(۲۴۰) : ۲، ۱۳۸۴ (مولوی)

این ترکیب سپس به صورت کج مج به کار رفته است:

در آدایش مکن زبان کج مج
حرفهایش آدا کن از مخرج

(جامی، ۱۳۷۰: ۷۸)

برخی از اتابع ها نیز امروزه دیگر کاربردی ندارد:

آی از آن زلفک شکست و مکست
آی از آن چون چراغ، پیشانی

(رودکی، ۱۳۷۳: ۱۸۵)

در شعر معاصر به نسبت گذشته کمتر از اتابع استفاده شده است:

گشت و مشت بی تاب و قرار این نگاه را دریاب.

(شاملو، ۱۳۸۳: ۹۵۲)

«ب) تبدیل حرف اول به پ بدون تغییرات دیگر.» (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۷۷: ۲، ۱۰۰)

مانند: رخت و پخت، لوت و پوت

شیرخواره کی شناسد ذوق لوت؟ مر پری را بوی باشد لوت و پوت
(مولوی، ۱۳۸۴، ۳: ۴۳۰)

گر موج خیز حادثه سر بر فلک زند
عارف به آب، تر نکند رخت و پخت خویش

(حافظ، ۱۳۸۵: ۵۸۲)

چشم های ریجه و رخت و پخت چشم دریا و چشم ماهی

(شاملو، ۱۳۸۳: ۹۵۶)

«ج) تبدیل به الفاظی که از حیث رُوی با لفظ پیشین همسان است، ولی از حیث تعداد هجا و کوتاهی و بلندی

ناهمسان).» (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۷۷، ۲: ۱۰۱)

مانند: بَهْمَان و فُلَان و كَج و كَوْج:

هر بزرگی که به فضل و به هنر گشت بزرگ

نشود خرد به بد گفتن بهمان و فلان

(فرخی، ۱۳۷۱: ۳۰۴)

نہ دریا، کج وکوج

بد دل و لوس و لجوج

(شاملو، ۱۳۸۳: ۴۰۶)

اسم صوت

اسم صوت «لفظی است مرکب که معمولاً از طبیعت گرفته و خود بیانگر صدای ای بیانگر صدای ای باشد. از قبیل صوت خاص انسان یا حیوان، صوت خواندن حیوانات و صوت به هم خوردن چیزی به چیزی است.» (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۷۷، ۲: ۱۰۲) بازتاب اسم صوت در ادب فارسی بسیار گسترده و متنوع است. اسم صوتها را از آن جهت که موضوع آن چه کسی یا چه چیزی است، می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد:

الف) اسم صوتهای انسان

برخی از اسم صوت‌هایی که مربوط به انسان است، و در شعر فارسی شواهد فراوانی می‌توان برای آن ذکر کرد، عبارت اند: **خُرخُر**، **فُجُفُج**، **كِخَكْخ** (صدا و آواز سرفه کردن، صدای خنده بلند)، های، های، ها با های؛

در رو فتاد او آن زما «ان»، از ضربتِ زخم گران
خُ خُ کنان جون ص عان، در غَ غَه مَه گ و فنا

(مولوی، ۱۳۷۵: ۲)

چونکه این را پیشه کرده بر دوام
فُجُّجی در شهر افتاد و عوام

(مولوی، ۱۳۸۴: ۶)

امروزه به جای آن پِچ پِچ می گویند:

سخن از پِچ پِچ ترسانی در ظلمت نیست....

(فرخزاد، ۱۳۷۷: ۳۸۵)

به صورت پِچِچه هم آمده است، شاملو برای انسان و غیر انسان (۲۴۳، ۲۶۳، ۹۶۸) به کار می برد:

«پِچِچه را

از آن گونه

سر به هم آورده سپیدار و صنوبر.» (شاملو، ۱۳۸۳: ۶۵۱)

به نظر می رسد اصل این واژه که در شعر رودکی هم آمده، بِج بِج ۵ بوده است:

سخن شیرین از رفت نیارد بر
بز به بِج بِج بر، هرگز نشود فربه

(رودکی، ۱۳۷۳: ۱۵۰)

حکیم سنایی معادل این ترکیب را به صورت چُک چُک آورده:

چُک چُکی زُوفْتاده در مسجد
نز پی هزل و ضحکه کز سرِ جد

(سنایی، ۱۳۶۸: ۶۷۲)

اسم صوت های های اغلب حکایت از گریه انسان دارد:

آه می خواهم که بر خیزم زِ جای
همچو ابری اشک ریزم های های

(فرخزاد، ۱۳۷۷: ۳۳۴)

کاربرد آن برای غیرانسان، ناشی از هنر شاعر در جانبخشی اشیاست:

ناله جغدان و تاریکی کوه
های های آبشار با شکوه

(نیما، ۱۳۸۳: ۳۵) وجود دو اسم صوت در یک بیت، شواهد فراوانی می توان ذکر کرد:

کِخِکِخی و های و هویی می زند
تا که چندین مسْت و بی خود می شلند

(مولوی، ۱۳۸۴، ۳: ۴۳۰)

کِخ کِخ اندر فقیر چیست خری
چِک چِک اندر چراغ چیست تری

(سنایی، ۱۳۶۸: ۱۸۴)

مجلسِ لهو تو پُر مشغله و هو یا هو
خانه خصم تو پُر ولوله و های های

(انوری، ۱۳۷۶: ۳۴۲)

افزودن الف میانوند بین اسم صوتها، علاوه بر تکرار عمل، ترکیب را به زبان محاوره ای نزدیک تر می کند. نظری: رُغَاثَغ (پیوسته دندان غِرَچَه کردن).

تلخ و شیرین در رُغَاثَغ، یک شَی اند
نقص از آن افتاد که هم دل نیند

(مولوی، ۱۳۸۴، ۳: ۴۶۷)

ب) اسم صوتهای حیوانات

این نوع از اسم صوتها در نظم و نثر فارسی بسیار متنوع است: بَقَرَبَقَو، جِیک، چوک و چوک، چهچه، زَوَّو، شَیهه، غُنَبَی، قوقولی، کاغ کاغ و ماژ

ومژه:

خانه‌ی دل باز کبوتر گرفت مشغله و بَقَرْبَقَو در گرفت
(مولوی، ۱۳۷۵، ۱: ۲۲۱)

چیست زین باغ نزدِ پُر رشکان
جز مگر چیک چیک گنجشکان
(سنایی، ۱۳۶۸: ۷۱۱)

این اسم صوت همچنان درشعر فارسی و زبان محاوره زنده است:

چیک چیک پریروز گنجشک‌های حیاط
روی پیشانی فکر او ریخت.

(سپهری، ۱۳۸۶: ۴۴۴)

هرآنگهی که به بیشه درون زند شیه
ز بیم شیه او شیر بفکند چنگال
(منجیک ترمذی، ۱۳۷۰، ۱۵۲، نقل از پیشاهنگان شعر پارسی)

«سگان بازار، گرد او {مولانا} حلقه کرده بودند و... آهسته زَوَّ می کردند.»
(افلاکی، ۱۳۷۵، ۱: ۱۶۰)

کی مارت رسگین شود و گربه مهربان؟
گر موش ماژ و مَوْزَ کند گاه درهمی
(رودکی، ۱۳۷۳: ۱۵۷)

ای گرفته کاغ کاغ از خشمِ ما همچون کلاح
کوه و بیشه جای کرده چون کلاح، کاغ کاغ
(عنصری، ۱۳۶۳: ۳۳۸)

قوقولی! خروس می خواند

از درون نهفت خلوت ده.

(نیما، ۱۳۸۳: ۱۵۷)

چوک و چوک!... گم کرده راهش در شب تاریک
شب پرهی ساحل نزدیک

(همان: ۱۹۵)

مانده تا مرغ سر چینه هذیانی اسفند صدا بردارد.

پس چه باید بکنم

من که در لخت ترین موسم بی چه چه سال
تشنه زمزمه ام.

(سپهری، ۱۳۸۶: ۳۷۸)

اسم صوت هوهو که خاقانی آن را برای آواز گوزنان به کارمی برده، و در نزد او،
به خاطر آنکه «به اصطلاح عرفا واهل معنی به ناله وزاری به درگاه خداوند نیز نظر
دارد.» (سجادی، ۱۳۸۲: ۲؛ ۱۶۴۸: ۲) مقدس شمرده می شود:

بر کوه چون لعب گوزن او فتد به صبح
هویی گوزن وار به صحراء بر آورم

(خاقانی، ۱۳۵۷: ۲۴۳، همچنین: ۳۶۹)

درشعر شاملو هوهو اسم صوت جغد است که در ادب فارسی نماد شومی و
ویرانی است، که البته می توان لااقل در این زمینه ذوق و لطافت دوشاور را با هم
سنجد:

از سحر تا دل شب جغده که هوهو می زنه.

(شاملو، ۱۳۸۳: ۴۰۲)

اگر چه در جای دیگر می گوید:

به نمادی ریاضت کشانه قناعت کن

(همان: ۷۸۱) قلندرانه به هوی.

گاه اسم صوتی که ویژه منطقه خاصی است، در شعر شاعر به کار می‌رود، چنانکه در خراسان به اسم صوت گاو «غُنبای» می‌گویند و شاعر نیز آن را به کار می‌برد:

امام، القصّه، چون برداشت آواز
همی دیوانه غُنبای کرد آغاز
کمی بعد از نماز از وی پرسید
که جانت در نماز از حق نترسید
که بانگِ گاو کردی بر سرِ جمع
سرت باید بریدن چون سرِ شمع

(عطار، ۱۳۸۷: ۱۸۷)

از تازگیهای شعر معاصر به کار بردن اسم صوت انسان و حیوان به جای یکدیگر است که در شعرکهن این امر سابقه ندارد واژ این جهت قابل نقد و بررسی است:

اکون طنینِ جیغ کلاغان
در عمقِ خواب های سحر گاهی

(فرخزاد، ۱۳۷۷: ۳۷۴)

جیب های ما صدای جیک جیکِ صبح های کودکی می داد.

(سپهری، ۱۳۸۶: ۳۶۷)

در بین شعرای معاصر، اسم صوت در شعر شاملو به نسبت معاصرینش بازتاب بیشتری دارد. از آن جمله: اوهو اوهو، عووعو: سگ، (۱۰۰۶) چهچهه (۵۱۴) غارغار (۷۸۳)، قارقار: اردک (۲۳) وِر وِر: غوک (۹۲۷)

ج) اسم صوتِ اشیا

از آنجا که موضوع شاهنامه، نبرد و ستیزاست، اسم صوت ابزار و آلات جنگی، مانند: تراک، ترنگ، ترنگاترنگ، چاک، چاک چاک و چکاچاک بیشتر به گوش می‌رسد:

بر آن ترکِ زرین و زرین سپر
غمین شد سر از چاک چاک تبر

(فردوسی، ۱۳۷۰، ۱: ۲۳۵)

جُرَّست: «این ساختار صرفی، برای بیان صدای ناگهانی یک حادثه از قبیل شکستن، پاره شدن، فرو ریختن، و امثال آن در خراسان هنوز رواج دارد. می‌گویند: شرقستی کرد و سقف خانه فرو ریخت. قاعده این است که اسم صوتِ شرق یا جرینگ یا گرمب اضافه به پسوند ست و به صورت شرقست و جرینگست و گرمبست و... درآید، در متون قرن

پنجم و ششم این کاربرد رواج دارد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۶۸۴-۶۸۵)

زین سخن، دیوانه در شیوه افتاد زانکه اندر سقف جرست او فتاد

(عطار، ۱۳۸۶: ۳۴۷)

کاربرد آن در شعر شاملو، نشان از علاقه و دقت نظر او در کاربرد واژه‌ها در متون

کهن است، چنانکه دیوان

او شاهدی بر این ادعاست:

چون هرستِ آوارِ دریغ
می‌شنیدی...

یا هرستِ ۸ شکستِ توهمنی

(شاملو، ۱۳۸۳: ۱۰۲۵)

اسم صوت اشیا نیز به فراوانی در شعر شاملو به کاررفته است: تیک و تاک (۱۵۰)،

جَرْجَر و شَرْ شَر: صدای باران (۱۸۹، ۱۹۴)، جِرینگِ جِرینگ: زنجیر (۱۹۵)، جِنگِ جِنگ: صدای بر خورد رکاب به آهن سَگِ اسب (۷۷۳)، چِیک چِیک: صدای شکستن تخمه (۲۰۰)، خِش خِش: برگ و بارش برف (۷۸۳، ۹۲۷، ۹۸۵)، غَرَاغَرِ دَكَل (۵۹۷) دینگ دانگ: ناقوس، دار دار شیپور (۸۷۴)، رُپ رُپه طبل (۸۷۶، ۸۷۴، ۸۱۰) غُرومب غُرومب آسمون (۴۰۷)، دُو دُومب: طبل (۴۰۷)، غُل غُل: آب (۴۰۵) آوردن الف و قایه بین تکراری بر زیبایی و همچنین بار محاوره‌ای آن می‌افزاید:

چو خورشید سر بر زند زین نِطاق
برآید زِ دریا طراقا طراق
(نظمی، ۱۳۷۰: ۱۲۹۴)

د) اسم صوتِ اسمهای معنی:

از ابتکارات شعر معاصر به کار بردن اسم صوت برای اسمی معنی است. تِک تِک ناگزیر، هیاهوی ارقام، شیهه بارز خاک، از آن جمله است:

تِک تِک ناگزیر را برمشمار که مهره های شمرده
نیم شمرده به جام می ریزد.
کودک آمد میان هیاهوی ارقام
سرو شیهه بارز خاک بود

(شاملو، ۱۳۸۳: ۹۵۲)
(سپهری، ۱۳۸۶: ۴۴۶)

شواهد دیگر در اشعار شاملو عبارت اند از: همه‌مه ساز و سنج (۱۶۴)، شِرَه شِرَه نوحه (۹۳۹) شیهه درد (۹۵۴)،

پلنگِ پُرهیاهو (۱۰۱۹) همه‌مه اذکار (۱۰۳۸)، اسم صوت صدای پای مرگ در شعر نیما به زیگ.زاگ تعبیر شده است:

مرگ می کویید، دم به دم دو پای

زیگ. زاگ. سازش بود، درد افزای
نسبت دادن اسم صوت حیوانات به اشیا از دیگر نوآوریهای شعر معاصر محسوب
می‌گردد:

(نیما، ۱۳۸۳: ۳۶۰)

چکچکِ چلچله از سقفِ بهار
(همان: ۲۸۶)

بر زمینه‌ی امواج همه‌مه گر
و پاسخ زورق بان را شنیدم
(شاملو، ۱۳۸۳: ۵۵۲)

با هیاهوی باران
و زاری جان بی قرار را
(همان: ۶۲۴)

در آمیختن.
موارد دیگر در دیوان شاملو: جام قهقهه همت (۱۰۴۵)
اسم صوت خشن به طور همزمان برای قصیل (سبزه جو) و خنده از شگفتی‌های
هنر شاعر است:
خنده‌ها چون قصیل خشکیده، خشن خش مرگ آور دارند. (همان: ۳۸۳)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

قلب و ابدال

در زبان گفتار، تلفظ‌هایی وجود دارد که بر سهولت کاربرد و تسامح و تساهل کاربرد زبانی دلالت دارد و کلمات و ترکیبات به صورت حذف، قلب، ابدال و افزایش، هم تلفظ و هم نوشته می‌شود. این تغییر و تحولات فقط مختص زبان فارسی نیست. مثلاً اهل تحقیق درباره قلب گفته اند که «در تمام زبانهای عالم موجود است و همه زبانها عادت دارند که بعضی کلمات را به طریق مقلوب آدا کنند، و از این عمل گاهی دولغت به وجود می‌آید، که یکی اصل و دیگری مقلوب آن است. در زبان دری نیز به سبب اختلاط و امتزاج لهجه‌ها حروف به یکدیگر بدل می‌شود، که نمونه آن در

۱۰۸ فرهنگها ضبط است و می‌توان بدانجا رجوع کرد.» (بهار، ۱۳۷۳: ۱: ۲۲۱)

«مانند: قفل و قلف، استخر و استرخ، فنیله و پلیته، مغز و منغ، چسبیدن و چفسیدن، هرگز و هگرز، کرفس و کرسپ، حلقه و حقله، کنار و کران، شلغم و شلمغ، ثلف و ثفل و تفاله» (فرشیدورد، ۱۳۸۴: ۶۰۹)

همچنین است: کتف و کفت، برگ و بلگ، مبتلا و مفتلا:

به رُخ چون گلستان و با یال و کفت
که هر کِش ببیند بماند شکفت

(فردوسی، ۱۳۷۰: ۳: ۱۱۰۵)

درباره صلاح الدین زرکوب که ارادت مولانا بدو مشهور است، آورده اند که «در گفت و شنود عادی هم لهجه اهل بازار داشت و نمی‌توانست الفاظ رایج در محاوره روزانه را هم درست بر زبان بیاورد. مثل عوام شهر، خُم را خُنب، قفل را قلف و مبتلا را مفتلا می‌گفت.» (زرین کوب، ۱۳۷۲: ۱۹۰) تأثیر زبان عامیانه زرکوب بر مولانا در متون منتشر و منظوم او آشکار است.

«همچنان منقول است که روزی حضرت مولانا فرمود که آن قُلف را بیاورند و در وقت دیگر فرمود که فلانی مُفتلا شده است؛ بوقضوی گفته باشد که قُفل بایستی گفتن و درست آن است که مبتلا گویند؛ فرمود که موضوع آنچنان است که گفتی، اما جهتِ رعایتِ خاطرِ عزیزی چنان گفتم که روزی خدمتِ شیخ صلاح الدین مفتلا گفته بود و راست آن است که او گفت؛ چه اغلب اسماء و لغات، موضوعاتِ مردم در هر زمانی است از مبدأ فطرت.» (افلاکی، ۱۳۷۵: ۲: ۷۱۸-۷۱۹)

هم فرقی و هم زلفی مفتاحی و هم قلفی بی رنج چه می سُلفی؟
آواز چه لرزانی؟ (مولوی، ۱۳۷۵: ۲: ۹۶۸)

در سایه آن لطفِ نو، آخر گشایم قلفِ تو
 در سر نشسته الفِ تو، زان طُرَه ای آویخته
 داش آکِل مردِ لوطی،
 ته خندق تو قوطی!
 توی باغِ بی بی جون
 جم جمک بلگِ خزون!

(همان: ۱۲۴۲) (شاملو، ۱۳۸۳: ۴۰۳)

برخی ازوآرگان به سبب دهان به دهان گشتن به چندین شکل در آمده است.
 چنانکه واژه نیلوفر: نیلپر، نیلفر، نیلوپر، نیلوپل، نیلوفل که حذف و ابدال در آن دیده
 می شود.

خونِ دلهاست درین جام شقايق گون تیرگيهاست درین نیلپری چادر
 (پروین اعتصامی، ۱۳۸۴) (پروین اعتصامی، ۱۳۸۴)

همچنین واژگون به صورتهای بازگون، بازگونه، باشگونه، واژونه، واژگون، واژگونه
 استعمال شد:

ای کارِ تو زِ کارِ زمانه نمونه تر او باشگونه و تو از او باشگونه تر
 (شهید بلخی، ۱۳۷۰، ۱۳: نقل از پیشاهنگان شعر پارسی)

اگر نه همه کارِ تو بازگونه سست چرا آنکه ناکس تر او را نوازی
 (مصطفی، ۱۳۷۰، ۷۲: همان)

فریدون چو گیتی برآن گونه دید جهان پیشِ ضحاک واژونه دید
 (فردوسي، ۱۳۷۰، ۱: ۴۶)
 من همان مرغ ام، به ظلمت بازگون... (شاملو، ۱۳۸۳ : ۳۲۲)

تخفیف اسامی

تخفیف در زبان ادبی به فراوانی دیده می‌شود. مانند: شه و گه، به جای شاه و گاه؛ ولی تخفیف اسامی خاص در شعر فارسی، منبعث از نفوذ زبان محاوره است. از آن جمله است: احمدشاد به جای احمد شاد و مُغل به جای مغول:

حرزِ اُمم، حِبْرِ امام احمدشاد
قاضی شه پرور سلطان نشان (خافانی، ۱۳۵۷: ۳۴۱)
«حالیاً بشارتت می‌دهم که تنگ چشم‌مانِ آتش خشمان؛ یعنی لشکرِ مُغل می‌رسند.» (افلاکی، ۱۳۷۵: ۱)

و در شعر معاصر، کامی به جای کامیار و انسی به جای انسیه:
می‌کنم ناله که کامی، کامی
وای بر دار سر از دامنِ من (فرخزاد، ۱۳۷۷: ۹۲)
کسی که مثل هیچکس نیست، مثل پدرنیست، مثل انسی نیست،
(همان: ۴۵۷)

همچنین است زینل و عینل به جای زین علی و عین علی:
«گرچه راحت شد عموم عینل
و عموم زینل در اینجا تا همیشه می‌کشد کیفر» (اخوان ثالث، ۱۳۷۶: ۱۴۴)

برخلاف بخش نخستین که به تمامی مدیون زبان محاوره است، بخشی دیگر از دستور زبان فارسی اختصاص به مسائلی دارد که بین زبان رسمی و محاوره مشترک است، با این تفاوت که مصادق‌های آن متفاوت است و ویژه مردم کوچه و بازار است مانند حروف ندای‌های، آهای و آی و برخی دیگر از این مصادق‌ها حتی به زبان رسمی هم راه یافت و در آثار بزرگان ادب فارسی هم به فراوانی به کار رفته است.

جهت ضيق مجال، فقط پر کاربردترین و مهم ترین آن ذکر می گردد:

نَشَانَةُ جَمْعٍ

اسم انسانها و جانوران معمولاً با ان جمع بسته می شود: کودکان، جوانان، پسران، دختران، مردان، زنان، گوسفندان، مرغان، شیران، پلنگان و.... اسم رُستنیها را با هر دو نشانه {ها- ان} جمع می بندند {درختها- درختان}. امروزه بدون توجه به قاعده های یاد شده و دیگر قواعد، در زبان محاوره بیشتر اسمها و صفت هایی را که جانشین اسم شده اند، معمولاً با ها جمع می بندند و آن به زبان نوشتار نیز تسری فته است. مردها و زنها، دخترها و پسرها، سگها و گربهها. (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۷۷: ۲)

10 (83-84)

پرسیدشان از نژاد کیان وزان نامداران فرخ گوان (فردوسم، ۱۳۷۰، ۱: ۹)

علّامه دهخدا نیز معتقد است که:

«عامه این گونه کلمات را به ها جمع می بندند و برخی از نویسندها و گویندگان مخصوصاً در آثاری که برای عامه نگاشته اند، از آنان پیروی کرده اند.»
(لغت نامه دهخدا ذیل ها)

چیستی؟ ای نهان از نظرها!
از پسرها همه ناله بر لب
ناله تو همه از پدرها
ای نشسته سر رهگذرها!

(۱) (۲۸۱؛ ۱۳۸۳) نیما،

اعداد

اعداد در زبان رسمی و محاوره از قدیم به شکل های گوناگون کاربرد داشته و در شعر فارسی نیز این شیوه دنیال شده است. مواردی که

تحت تأثیر زبان عوام قرار در متون ادبی راه یافته است، عبارت اند:

۱- تخفیف: در زبان رسمی و فاخر، اعداد به صورت مخفف به کار نمی‌رود، مواردی که در متون منظوم و منتشر اتفاق می‌افتد، ناشی از تأثیر پذیری از زبان مردم کوچه و بازار است «تخفیف‌های عددی در محاوره و تکلم» در محاوره و تکلم، برخی از اعداد را همچون بسیاری از کلمات دیگر به صورت تخفیف، بویژه در بعضی لهجه‌ها بر زبان می‌آورند. از جمله: چار، هجده، چل، هفصد، هشصد.» (نشاط، ۱۳۶۸: ۱۳۶-۱۳۷، نقل به اختصار و تصرف)

سیاه چشما، ماهها، من این ندانستم که ماه چارده را غمزه از غزال بود
(خسروانی، ۱۳۷۰، ۱۸۰: نقل از پیشاهنگان شعر پارسی)

گفت: عمرت چند سال است ای پسر؟ باز گو و در ملدُزد و بر شمر
گفت: هجده، هفده یا خود شانزده یا که پانزده، ای برادر خوانده
(مولوی، ۱۳۸۴: ۶، ۸۵۵)

تخمین: «در هنگام تردید و تخمین، دو عدد متواالی از یک مرتبه یا طبقه را با هم به کار می‌برند، و در این صورت، عدد کوچک را نخست می‌آورند.» (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۷۷، ۲: ۱۷۳)

سوارانِ ترکانِ تنی هفت و هشت
در آن دشتِ نخجیر گه بر گذشت
(فردوسي، ۱۳۷۰، ۲: ۳۲۴)

طبع آزمایی خاقانی در به کار بردن اعداد به طرق گوناگون از ویژگیهای منحصر به فرد شاعر است و به نظر می‌رسد که در ادب فارسی هیچ شاعری مانند خاقانی در کار بردن اعداد تا این اندازه مهارت و اصرار نداشته است. این هنرمندی در بخش تخمین نمود بیشتری دارد. بیت زیر، شمه‌ای از هنرنمایی استاد خطه شروان در به

کارگیری اعداد به شیوه عامیانه است:

به یک دوشب که سه چار اهل پنج و شش ساعت
به هفت هشت حیل نه ده آرزو راندیم
به بیست سی غم و چل پنجه آندهان چون صید
به شصت واقعه هفتاد روز درماندیم
(خاقانی، ۱۳۵۷: ۷۸۷)

سوارانِ ترکان تنی هفت و هشت
در آن دشتِ نخجیر گه بر گذشت
(فردوسي، ۱۳۷۰: ۲، ۳۲۴)

۳- جمع بستن اعداد: اهل تحقیق بر آنند که اعداد را نمی توان جمع بست؛ زیرا «عدد صفت است و بنابر اصل عدم مطابقة صفت و موصوف، اصولاً جمع بسته نمی شود، و آنچه به ندرت جمع بسته شود، از موارد استثنایی و نادر است. ۱۱ در سایر اعداد، حالت جمع، به ندرت دیده می شود؛ ولی در محاوره استثنایی است. نظیر: بیستها را بردار، بلکه برندۀ باشد. پنجها را زمین بگذار، شیشها را بردار، و نظیر چارها و هشتها در این بیت لامعی گرگانی:

شترنچ خویش دیدی رفته همه ز نطبع
نَزْهَشْتَهَا بِمَانِدَه بَرُو بَر، نَهْ چَارَهَا»

(نشاط، ۱۳۶۸: ۱۴۴ - ۱۴۳)

مبهمات

مبهمات «کنایاتی هستند که در معانی آنها یک نوع ابهام است.» (خیامپور، ۱۳۸۲: ۳۳) برخی از مبهمات

در زبان غیررسمی و محاوره ای کاربرد فراوانی دارد. **فلان** و **بهمان** از آن جمله است:

هر بزرگی که به فضل و به هنر گشت بزرگ
نشود خرد به بد گفتن بهمان و فلان (فرخی، ۱۳۷۱: ۳۰۳)
«گاه زید و عمر و یا زید و بکر به جای فلان و بهمان به کار می رود و گاه زید
تنهای آید و معنی فلان و بهمان دهد» (لغت نامه دهخدا، ذیل زید)
گفت آری، گرفای بینم نه مکر
مکرها بس دیده ام از زید و بکر (مولوی، ۱۳۸۴، ۱: ۵۳)
همچنین است عمرو و زید و خال و عَمَ:
نگاه کن که بدین حرفها چگونه خبر
به جان زید رساند زبان عمرو همی
(ناصرخسرو، ۱۳۶۸: ۴۶۷)

از خال و عَمَ به نا حق ستانی
وانگه به زید و خالد بسپاری ! (همان: ۴۸۸)

منادا

حرروف ندا که در زبان رسمی وادبی به کار می رود «مانند ای، یا و پسوند ا، مثل: ای مرد، یا خدا، خدایا، آلا، آیا و آلا ای» (فرشیدورد، ۱۳۸۴: ۵۱۲) با آنچه که در بین عامه مردم شایع است، تفاوت دارد «آی و آهای در زبان محاوره از این قسمند». (همانجا) و از قسم اخیر، صوت ندای های که از دیر بازدر ادب فارسی به کار رفته است: «های در تداول عامه، حرف ندا و خطاب است، چون آی و ای.» (لغت نامه دهخدا ذیل های)

های خاقانی! بنای عمر بریخ کرده اند
زو فُقَع مگشای چون محکم نخواهی یافتن (خاقانی، ۱۳۵۷: ۳۶۱)

های!

خنیاگرانِ باد!

اگر بگذارید!... (شاملو، ۱۳۸۳: ۱۲۱)

از ناگاه مُعلی مهیب شمشیر کشیده برسر وقتِ سید رسیده بانگی بر وی زد که
های چه کسی؟ سید فرمود که
های مگو...» (افلاکی، ۱۳۷۵، ۱: ۶۶)
_ آهای!

این خونِ صبح گاه است گویی به سنگِ فرش.

(شاملو، ۱۳۸۳: ۳۳۲)

یکی از عنایین شعری نیما «آی آدمها» (صص: ۹۳-۹۲) است که چندین بار حرف
ندای «آی» تکرار شده است.

واحد شمارش

در قدیم واحد شمارش نان، قرص یا گرده بوده است:

بسود عیسی را سه گرده نان مگر
خورد یک گرده بدو داد آن دگر

(عطار، ۱۳۸۶: ۲۶۳)

در شعر معاصر نیز این واحد شمارش برای نان به کار رفته است:

دست اگر بدهد قرصه‌ی نان

اندرین فاقه می‌رهد جانی

اینکه برخی از شعراء و نویسنده‌گان از لفظ «تا» برای بر شمردن تعداد نان و اشیای
دیگر استفاده می‌کنند، حکایت از تأثیر زبان محاوره است: «امروزه به جز موارد
معدود از قبیل: توب، دست، دوجین، سنگ، لفظِ تابه کار می‌رود. مخصوصاً در زبان

محاوره.» (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۷۷: ۲)	فلک زین دو تا نانِ زرد و سپید
(خاقانی، ۱۳۵۷: ۷۶۹)	همهٔ اجراء ناکسان می‌دهد
(افلاکی، ۱۳۷۵: ۲۰۴)	«والله! ازین مجموع یک تا نانی بهتر بود»
(سعدی، ۱۳۶۸: ۵۶۵)	هر روز از برای سگ نفسِ بو سعید یک کاسه شوربا و دو تا نانت آرزوست

حاصل کلام

بسامد بالای زبان محاوره در شعر شاعران نخستین، به ویژه رودکی و فردوسی، نشان می‌دهد که شعر آغازین مزین به زبان و فرهنگ عامه بوده است و در واقع در تمامی دوره‌های ادب فارسی زبان مردم کوچه و بازار همراه و هماهنگ با زبان فاخر و رسمی به حیات خود ادامه داد.

در مجموع، آنچه که از زبان محاوره در ادب فارسی راه یافته، میراث گرانبهایی است، که از جوانب گوناگون قابل بررسی و تجدید نظر می‌باشد. شواهد فراوانی که دستور نویسان از متون منظوم و منتشر ارائه می‌دهند، حاکی از آن است که شعر و نویسنده‌گان بی‌آنکه خود بخواهند، در تدوین دستور زبان فارسی نقش اساسی ایفا کرده‌اند؛ بنابراین بخش عمدۀ ای از زبان محاوره اساس و معیار زبان رسمی و اداری است، و بخشی دیگر در زبان رسمی جایگاهی ندارد، و فقط کاربرد آن در بین مردم کوچه و بازار محسوس است. آنچه که از زبان مردم عوام در متون منظوم و منتشر بازتاب یافت و سپس در دستور زبان فارسی جایگاه خود را ثبت کرد، بسیار گسترده است و در مجموع از دو دیدگاه قابل بررسی است. نخست آنکه برخی از مسائل دستور زبان فارسی مدیون زبان مردم کوچه و بازار است و با گذشت قرنها از تولد آن هرگز به

زبان رسمی راه نیافت، اتباع، اسم صوت، حذف، قلب، ابدال و افزایش از آن جمله است. دوم آنکه زبان محاوره بحثهای جدیدی در حوزه دستور مطرح کرده است. نظری مخفف کردن و جمع بستن و تخمین اعداد، همچنین در قاعدة جمع بستن واژه‌ها نیز تغییراتی پدید آورد؛ یعنی با افزودن نشانه جمع‌ها به جای آن، اهل ادب را مغلوب زبان خود کرد و بسیاری از اینگونه مسائل که حتی آوردن فهرستی از همه آنها در این مقال نمی‌گنجد. در ضمن باید گفت که اگرچه شعر معاصر دنباله رو سنت پیشینیان است؛ ولی برخی از شاعران بزرگ معاصر با استفاده از دستمایه‌های عظیم علمی و ادبی و پیوند آن با زبان رسمی و محاوره دیروز و امروز، نوآوریهایی نیز در عرصه زبان و ادب فارسی عرضه کرده‌اند.

۱- برای مطالعه نمونه‌ای از غلطها و سستیها و ابتدالها و نارسایی‌ها در شعر قرن

نهم ر.ک: غلام‌رضایی، ۱۳۷۷: صص ۳۶۹-۳۶۵

۲- ولی «در برخی از کتب قواعد، آن را از باب افعال مانند اتحاد دانسته‌اند.»

(انوری و احمدی گیوی، ۱۳۷۷: ۲: ۹۸)

۳- تَرت: پریشان، پراکنده، تباه. و مَرت متابع آن است. مثل: دَغَلَ مَغْلُل. (لغت نامه

دهخدا)

۴- موارد دیگر: مولوی، ۱۳۸۴: صص ۲۴۰، ۲۷۳، ۵۷۴ و....

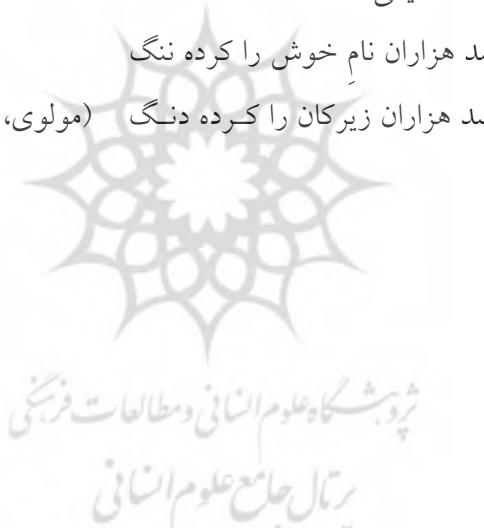
۵- بِجِ بِج: «لفظی که شبان، گوسفندان و بز را بدان خواند.» (لغت نامه دهخدا)

۶- از عجایب این که هم امروز، در بخش اعظم روستا‌های خراسان بانگ گاو را عنای/عنی می‌گویند، از جمله در کدکن وازمتون کهن نیز می‌توان شواهدی برای این کاربرد یافت.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۵۶۰)

۷- برای مطالعه شواهد هر یک از این اصوات در شاهنامه، ر.ک: شفیعی، ۱۳۷۷:

.۳۶۶-۳۶۴

- ۸- استاد یحیی مهدوی در حاشیه‌ی {برقصص سور آبادی: ۱۹۱ با ذکر شواهدی از نظم و نثر} نوشت: هُرَّست ازْهُرِیدن به معنی چیزی از بالا به زیر افتادن با صدا و هنوز این اصطلاح در بعضی نواحی خراسان متداول است و ظاهراً دل هُرَّه در اصطلاح عامیانه بی مناسب با این لغت نیست.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۶۵۸)
- ۹- سُلفیدن: سرفه کردن، عطسه زدن.(لغت نامه دهخدا)
- ۱۰- جمع جانداران، ذوی العقول و غیر ذوی العقول، همه جا در شاهنامه با ان است، جمع به ها که در قرنهای بعد برای جانداران هم به کار رفته است، در سخن فردوسی دیده نشد.» (شفیعی، ۱۳۷۷: ۱۰)
- ۱۱- مانند: صد هزاران نام خوش را کرده ننگ
صد هزاران زیرکان را کرده دنگ (مولوی، ۱۳۸۴، ۵: ۶۹۷)



منابع

- اخوان ثالث، مهدی، (۱۳۷۶)، سه کتاب، تهران، زمستان.
- الافلاکی العارفی، (۱۳۷۵)، مناقب العارفین، به کوشش: تحسین یازیجی، تهران، دنیای کتاب.
- انوری، (۱۳۷۶)، دیوان، با مقدّمه سعید نفیسی، تهران، نگاه.
- انوری، حسن، احمدی گیوی، حسن، (۱۳۷۷)، دستورزبان فارسی ۲، تهران، فاطمی.
- بهار، محمد تقی - ملک الشّاعر (۱۳۸۱) دیوان اشعار، تهران، علم.
- ، (۱۳۷۳)، سبک شناسی یا تاریخ تطویر نثر فارسی، تهران، امیرکبیر.
- پروین اعتصامی، (۱۳۸۴)، دیوان، به کوشش: حسن برازان، مشهد، سنبله.
- پیشاهنگان شعر پارسی، (۱۳۷۰)، دیبرسیاقي، محمد، تهران، امیرکبیر.
- جامی، نورالدین عبدالرحمان، (۱۳۷۰)، مثنوی هفت اورنگ، به تصحیح: مرتضی - مدرس گیلانی، تهران، گلستان.
- حافظ شیرازی، خواجه شمس الدّین، (۱۳۸۵)، تدوین و تصحیح: دکتر رشید عیوضی، تهران، امیرکبیر.
- خاقانی شروانی، بدیل بن علی (۱۳۵۷)، دیوان، تصحیح، مقدمه و تعلیقات: دکتر ضیاء الدّین سجادی، تهران، زوار.
- خیامپور، عبد الرّسول، (۱۳۸۲)، دستورزبان فارسی، تبریز، ستوده.
- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۲)، لغت نامه، انتشارات دانشگاه تهران.
- رودکی سمرقندی، ابو عبدالله جعفر ابن محمد، (۱۳۷۳)، دیوان، تنظیم، تصحیح و نظارت: جهانگیر منصور، تهران، ناهید.
- زرین کوب، عبد الحسین، (۱۳۷۲)، پلّه تا ملاقات خدا، تهران، علمی.
- سپهری، سهراب، (۱۳۸۶)، هشت کتاب، تهران، طهوری.

- سجّادی، سید ضیاء الدین، (۱۳۸۲)، فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی، تهران، زوار.
- سعدي، مصلح الدین عبدالله، (۱۳۶۸)، کلیات، از روی نسخهٔ تصحیح شدهٔ ڈکاُلملک فروغی، تهران، جاویدان.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدد بن آدم، (۱۳۶۸)، حدیقة الحقيقة و شریعه الطریقه، تصحیح و تحسیه: محمد تقی -
- مدرّس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران.
- شاملو، احمد، (۱۳۸۳)، مجموعه آثار (ج ۱ و ۲)، تهران، نگاه.
- شفیعی، محمود، (۱۳۷۷)، شاهنامه و دستور، انتشارات دانشگاه تهران.
- شفیعی کدکنی، محمد رضا، (۱۳۸۶)، تعلیقاتِ مصیبت نامه، تهران، سخن.
- صاحب تبریزی، (۱۳۷۱)، دیوان، به کوشش: محمد قهرمان، تهران، علمی و فرهنگی.
- عطارنیشاپوری، شیخ فرید الدین محمد، (۱۳۸۶)، مصیبت نامه، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن.
- عنصری بلخی، (۱۳۶۳)، دیوان، به کوشش: دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران، سنایی.
- غلامرضايی، محمد، (۱۳۷۷)، سبک شناسی شعرفارسی از رودکی تا شاملو، تهران، جامی.
- فرخزاد، فروغ، (۱۳۷۷)، دیوان اشعار، تهران، مروارید.
- فرخی سیستانی، (۱۳۷۱)، دیوان، به کوشش: محمد - دبیرسیاقی، تهران، زوار.
- فردوسی، (۱۳۷۰)، شاهنامه، به تصحیح: زول مول، تهران، انتشارات وآموزش انقلاب اسلامی.
- فرشیدورد، خسرو، (۱۳۸۴)، دستور مفصل امروز، تهران، سخن.
- محجوب، محمد جعفر، (۱۳۸۳)، ادبیات عامیانه ایران، تهران، چشمہ.

مولوی، جلال الدین محمد بلخی، (۱۳۷۵)، کلیات دیوان شمس، مطابق نسخه
تصحیح شده استاد بدیع الزَّمَان فروزانفر، تهران، راد.

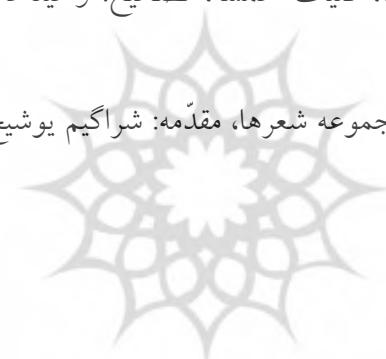
-----، -----، (۱۳۸۴)، مثنوی معنوی، تصحیح، مقدمه و کشف الایات
از: قوام الدین خُرمشاهی، تهران، دوستان.

ناصرخسرو قبادیانی، (۱۳۶۸)، دیوان، به تصحیح: مجتبی مینوی و مهدی محقق،
تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

نشاط، محمود، (۱۳۶۸)، شمار و مقدار در زبان فارسی، تهران، امیرکبیر.

نظمی گنجوی، (۱۳۷۰)، کلیات خمسه، تصحیح: وحید دستگردی، تهران، امیر
کبیر.

نیما یوشیج، (۱۳۸۳)، مجموعه شعرها، مقدمه: شرائیم یوشیج، تهران، اشاره.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتوال جامع علوم انسانی